

سه دیدار با هویت ایرانی

احمد اشرف

چکیده

این مقاله سرگذشتیست خودنوشت از دلمشغولی احمد اشرف با هویت ایرانی که با پایبندی وی به «ناسیونالیسم رمانتیک افراطی هخامنشی» در شش سالگی در زمان رضاشاه آغاز می‌شود و تا ۱۷ سالگی ادامه می‌یابد. آنگاه با رشد فکری با چرخشی پا به دیدار دوم می‌گذارد که از باب روایتی انسان‌شناسانه و مدرن و در تضادی کامل با روایت نخستین است. چرخش دوم پس از سال‌ها ویراستاری در دانشنامه ایرانیکا و کندوکاو مداوم در متون تاریخی ایران در دوران اسلامی آغاز می‌شود و با نقد روایت ناسیونالیستی و روایت ضد ناسیونالیستی، پا به دیدار سوم می‌گذارد که دوران ابداع نظریه تاریخی‌نگر یا روایت سوم از هویت ایرانی است که مبتنی بر تمایز نهادن میان مفهوم «هویت ایرانی» (ایرانیت) و «هویت ملی ایرانی» است.

کلیدواژه‌ها

هویت ایرانی، ناسیونالیسم رمانتیک، هویت ملی، هویت تاریخی‌نگر

احمد اشرف از سال ۱۹۸۹ تا سال ۲۰۱۷ از ویراستاران دانشنامه ایرانیکا بوده و در دانشگاه‌های تهران، پنسیلوانیا، پرینستون و کمبیا جامعه‌شناسی و تاریخ اجتماعی ایران و نهضت‌های مذهبی رادیکال را درس گفته و زندگی وی صرف ایران‌پژوهی شده‌است.

دیدار اول

نخستین دیدار من با هویت ایرانی باز می‌گردد به ۸۲ سال پیش که من در سن شش سالگی با شنیدن مکرر سرود «ایران‌ای کشور داریوش»، که آن رازنده یاد جواد بدیع زاده به خوبی اجرا کرده بودند، به «ناسیونالیسم رومانتیک افراطی هخامنشی» پایبند شدم:

ایران، ایران، ای کشور داریوش

ای سرزمین عزت و افتخار و نصرت و فخر
و هوش

در آن زمان کار مورد علاقه من در منزل کوچک کردن گرامافون بود و این که روزی چند بار با خوشحالی هرچه تمام به این سرود گوش فرا دهم و هرگز از آن سیر نشوم. این پایبندی سبب شد که من یازده سال پس از آن هنگامی که در کلاس دهم در مدرسه البرز بودم رسماً به حزب پان ایرانیست بپیوندم. من در آن جا اولین کاری که کردم دوره آرمان شناسی حزب را، که اساساً تاریخ تجزیه ایران بود، با بهترین نمره گذراندم و به درجه اجتهاد در «ایران پرستی» نایل شدم!

یکی از هدف‌های عمده پان ایرانیست‌ها باز گرداندن ۱۷ شهر قفقاز، که در جنگ‌های ایران با روسیه تزاری از ایران جدا شده بودند، به سرزمین مادری آن‌ها بود، یعنی: «فلات ایران به زیر یک پرچم» و شعار عملیاتی ما هم این بود که: «پیش تا به مرز خویش». از نظر مباحث هویتی، آن‌ها یک روزنامه‌ای داشتند به نام «خاک و خون» که ارگان رسمی حزب بود و معنای آن این بود که ایران آرمانی آن‌ها از نظر خون از «نژاد پاک آریایی» است و از نظر خاک سراسر فلات ایران است.

حال با این تفصیلات عده‌ای پیدا شده‌اند که تصور می‌فرمایند بنده در یک چرخش یا گردش نظری از ساخت‌های اجتماعی به مباحث فرهنگی و هویتی روی آورده‌ام و حتی چنین تفوه فرموده‌اند که شاید این چرخش در نتیجه همکاری با زنده یاد دکتر یارشاطر پدید آمده باشد.

در اواخر سال تحصیلی در کلاس دهم من و گروهی از دوستانم در حزب پان ایرانیست همراه

بلوغ فکری و خواندن کتاب‌هایی نظیر سیر حکمت در اروپا و روح القوانین منتسکیو کمیته‌ای به نام کمیته نجات تشکیل دادیم و دسته جمعی از حزب پان ایرانیست کناره‌گیری کردیم و در چارچوب ملی از هواداران نیروی سوم شدیم. آن چرخشی را که بعضی‌ها دنبالش می‌گردند در این زمان به عنوان چرخش اول روی داد.

دیدار دوم

دومین دیدار من با هویت ایرانی هنگامی صورت گرفت که من در سال‌های یازدهم و دوازدهم دارالفنون بودم و با هزار زحمت دست و پای کردم و کارت کتابخانه مجلس را به دست آوردم و روزها که خانواده ام خیال می‌کردند به دارالفنون می‌روم راهی کتابخانه مجلس می‌شدم و در آن جا به سیر و سیاحت در کتاب‌ها و مجلاتی که مقاله‌های خوب فلسفی و تاریخی و اجتماعی داشتند روی می‌آوردم. بعد هم که به دانشکده حقوق رفتم و با تاریخ تحولات عقاید سیاسی و اجتماعی و حقوقی و به خصوص با فقه اسلامی و با اصول و قواعد فقه آشنایی پیدا کردم دیگر برایم مسلم شد که مباحث هویت ملی از بر ساخته‌های عصر جدید است و سابقه تاریخی در هیچ یک از کشورهای جهان ندارد و از ویژگی‌های تاریخی روزگار ماست. این نوع افکار با رفتن به دوره فوق لیسانس علوم اجتماعی در ایران و دوره دکتری جامعه‌شناسی در نیویورک تکامل یافت. از این جاها بود که چرخش نظری من از ناسیونالیسم رومانتیک هخامنشی به سوی نظریه‌های هویتی مدرن در علوم اجتماعی سوق داده شد.

در سال ۱۳۴۵ که بار اولی بود که از آمریکا برگشته بودم و در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران به تحقیق و تدریس مشغول بودم با گروه‌های تحقیقات عشائری و تحقیقات روستایی مؤسسه نیز راهی عشایر و روستاها می‌شدم و ضمن تحقیقات در آن زمینه‌ها از روی علاقه و کنجکاوای هر جا که فرصتی پیدا می‌شد من هم درباره مفاهیم ملت و وطن و ملیت از عشایر و روستاییان پرسش‌هایی می‌کردم. از جمله هنگامی که برای تحقیق در عشایر کهگیلویه و بویراحمد رفته بودیم

می‌دیدند که هر کسی که از این شهرها به سراغ آن‌ها می‌آید از «ایران» حرف می‌زند و چون نمی‌دانند غیر از این شهرها، ایران کجاست و چیز دیگری نمی‌دانند این تصور را پدید آورده‌اند. البته این مشاهدات اعتقاد مرا به درستی این امر که هویت ملی از بر ساخته‌های جدید از سوی دولت ملی است راسخ تر کرد. زیرا که این سرود را «دولت ملی» در کتاب‌های درسی سال اول ابتدایی گنجانده بود.

از آن جا که من به جامعه‌شناسی روستایی هم علاقه داشتم و به روستاهای گوناگونی در منطقه اراک و منطقه مامازان در جنوب تهران و روستاهای دشت قزوین و مازندران و نظایر آن‌ها می‌رفتم از روستاییان می‌پرسیدم که خودشان را از چه ملتی می‌دانند و آن‌ها هم بلافاصله می‌گفتند: «ملت اسلام». حتی من از روستاییان دشت قزوین که روس‌ها را می‌شناختند می‌پرسیدم پس اگر یک روس هم مسلمان باشد با شما از یک ملت است؟ و آن‌ها با نهایت اطمینان خاطر می‌گفتند بله آقا دیگه همین طور است. حالا باید اعتراف کنم که آنان معنی دقیق و درست واژه «ملت» را نمی‌دانستند و من نمی‌دانستم. چون هنوز به مطالعات مربوط به دین اسلام نپرداخته بودم و به خصوص معنای ملت به عنوان «مذهب» را نمی‌شناختم. بعدها متوجه شدم که چون ما در زبان فارسی واژه‌ای برای معادل ناسیون (nation) فرنگی نداشتیم پیشروان تأسیس ناسیونالیسم در ایران از واژه ملت که در معنای مذهب است و امت که پیروان مذهب است استفاده کردند که حتی امروز هم به عنوان ملل متنوعه برای مسلمان و زرتشتی و کلیبی و مسیحی به کار می‌رود. بعدها که من با کتاب‌های «ملل و نحل» اسلامی هم آشنا شدم کاملاً به این مطلب آگاهی پیدا کردم. حالا اگر شما باور ندارید امتحان آن کار بسیار آسانی است: به فرهنگ معین رجوع بفرمایید تا ببینید که حتی در یک فرهنگ معاصر هم اولین معنایی که برای مفهوم «ملت» ذکر می‌کند «مذهب» است. البته عرب‌ها واژه کاملاً درستی را که «قوم و قومیت» باشد برای معادل nation فرنگی انتخاب کردند. مثلاً اگر به دانشنامه اسلام (چاپ دوم) رجوع بفرمایید، این مبحث زیر عنوان «قومیت» آمده است و اتفاقاً بحث قومیت به

از دور سفید چادری در میان سیاه چادرهای یکی از طوایف بویراحمدی دیدم که نزدیک شهرک یاسوج بود که در آن زمان حدود ۲۰۰۰ نفر جمعیت داشت و پایتخت فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد بود.

از راهنمای ایلی که همراه ما بود پرسیدم این سفید چادر چیست؟ گفت: مدرسه عشایری است که با این طایفه حرکت می‌کند. در سفید چادر معلم جوانی که اهل همین طایفه بود به شاگردان درس می‌داد. پرسیدم بچه‌ها چه می‌خوانند؟ او هم بلافاصله رو کرد به یکی از شاگردها و گفت: کیخسرو! سرود ایران را برای آقا بخوان: او هم با قدرت تمام که صدای رسایش در کوهستان طنین افکنده بود سرودی را که با این بیت‌ها آغاز می‌شد خواند.

آزاد باش ای ایران
آباد باش ای ایران
از ما فرزندان خود
دلشاد باش ای ایران

من هم که ته مانده احساسات پان ایرانیستیم به جوش و خروش آمده بود و اشک شوق بر سبیل استمرار، در چشمانم حلقه زده بود و در عین حال شک علمی هم به سراغم آمده بود از کیخسرو پرسیدم: «ایران یعنی چه؟» او هم با صدای رسایش گفت: «ایران یعنی مغازه‌های یاسوج». بعد از این مشاهده هر کجا که می‌رفتیم سراغ سفید چادرها را می‌گرفتم که خوشبختانه در دو طایفه دیگر هم که ما به دیدنشان می‌رفتیم برپا بود. در طایفه‌ای که نزدیک بهبهان بود از شاگردی که سرود را با همان رسایی کیخسرو خواند پرسیدم ایران یعنی چه و او هم پاسخ داد یعنی «بهبهان» و در طایفه‌ای که راه به شیراز داشت گفت: «ایران یعنی شیراز». در حقیقت این که می‌گویند حرف راست را باید از بچه‌ها پرسید در این تجربه ما درست از کار درآمد. برای این که اساساً برای اهالی یک طایفه ایلی «هویت» که معنی آن «کیستی و چیستی است»، همان نامی است که طایفه آن‌ها بدان شهرت دارد. بنابراین حتی «هویت بویراحمدی هم» آن قدرها برایشان اهمیتی ندارد. اما این که واژه ایران را با شهرهای نزدیک مشخص می‌کنند برای این است که

معنای ملیت درباره ایران مقاله بسیار پر ارزشی از پرفسور لمبتون است که حتماً علاقه مندان به این مبحث باید آن را با دقت بخوانند تا از خیلی چیزها آگاه شوند.

دیدار سوم

سومین دیدار من با هویت ایرانی و تدوین نظریه تاریخی نگر، هنگامی آغاز شد که من مقاله‌ای در سال ۱۳۷۳ در *ایران نامه* زیر عنوان «بحران هویت ملی و قومی در ایران» منتشر کردم که با تغییراتی در عنوان مقاله زیر عنوان «هویت ایرانی» در همان سال در مجله *گفتگو* در تهران نیز منتشر شد. مقاله *ایران نامه* برای بار سوم در ۸ سال بعد در مجموعه مقالاتی به وسیله آقای دکتر حمید احمدی منتشر گردید.^۱

اما پژوهش‌های به مراتب اساسی‌تر - هم از لحاظ نظریه‌های مربوط به هویت ملی و قومی و هم از لحاظ تحقیقات در آثار و منابع موجود تاریخی - به سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ م بازمی‌گردد که نوبت به مقاله *Iranian Identity* (هویت ایرانی) در *دانشنامه ایرانیکا* فرا رسیده بود. در سال ۲۰۰۳ هم من و هم زنده یاد دکتر احسان یارشاطر در به در دنبال نویسنده‌ای که هم با نظریه‌های گوناگون هویت جمعی یعنی هویت ملی و قومی آشنا باشد و هم به تاریخ اجتماعی ایران در دوران اسلامی اشراف داشته باشد می‌گشتیم و هرچه جست و جو می‌کردیم کسی را نمی‌یافتیم که هم واجد این شرایط باشد و هم وسوسه ناسیونالیسم روماننتیک افراطی هخامنشی را نداشته باشد که شرط اول مقالات دانشنامه‌ای است.

در یکی از این روزها صبح زود دکتر یارشاطر به من تلفن کردند که من امروز برحسب تصادف

مقاله‌ای از شما دیدم زیر عنوان «بحران هویت ملی و قومی در ایران» و آن را کاملاً مناسب انتشار در دانشنامه یافتم. چرا شما خودتان نگارش این مقاله را برعهده نمی‌گیرید؟ پاسخی به این مضمون به ایشان دادم که سبب اکراه من این است که با اشرافی که به نظریه‌های گوناگون و فراوان مربوط به هویت ملی و قومی دارم و با آشنایی زیاد با متون تاریخی و جغرافیایی و ادبی ایران که در بررسی‌های زیر انجام یافته است به پهنه کار کاملاً آگاهی دارم و باید برای چندمین بار همه این منابع و منابع دیگر را مورد کندوکاو قرار دهم. این بررسی‌ها شامل تحقیق در باب ویژگی‌های تاریخی ایران، ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران، تاریخ سکونت در شهر فردوس، مراتب اجتماعی در سده‌های میانه و در عصر قاجار، تاریخ خاطره نگاری در ایران، تاریخ القاب و عناوین در ایران، تاریخ نظام صنفی در ایران، و مانند آن هاست. تازه اگر همه این کارها را هم انجام دهم در مورد هویت ایرانی در دوره ساسانی، که آن را عصر تدوین و ثبت آن در تاریخ سنتی ایران می‌دانم چه کنم. پاسخ دکتر یارشاطر این بود که «اتفاقاً آن چه را هم که درباره عصر ساسانی در این مقاله آمده است بسیار به جا و درست است و نقصی ندارد و کافی است.» من از این اظهار نظر دکتر یارشاطر به هیچ وجه قانع نشدم و به ایشان گفتم که آن چه من در مقاله درباره هویت ایرانی در دوره ساسانی گفتم چکیده مطالبی است که گراود نیولی، دانشمند برجسته آیین زرتشتی که هم با نظریه‌های جدید در باب هویت جمعی و هم با نهادهای فرهنگی و سیاسی ایران باستان آشنایی کافی دارد، در کتابی در ۲۱۶ صفحه زیر عنوان «ایده ایران» منتشر کرده و به پیدایش و ثبت و کتابت هویت ایرانی در عهد ساسانی پرداخته است. توجه داشته باشید که در این گفت و گوها هیچ اشاره‌ای به دوست و همکار زنده یادمان دکتر شاپور شهبازی

۱ حمید احمدی، *ایران: هویت، ملیت، و قومیت در ایران* (تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۱).

در مقدمه کتابی که به نام احمد اشرف زیر عنوان *هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی*، تهران، ۱۳۹۵ چاپ شده است، ص ۱۵ چنین گفته‌اند:

با توجه به علاقه آقای اشرف به این بحث، چندی بعد از ایشان درخواست کردم که مسئولیت نوشتن یکی از فصل‌های کتاب در دست تدوینم را، یعنی *ایران: هویت، ملیت و قومیت*، به عهده بگیرند و ایشان نیز با فروتنی تمام این مهم را [در ۸ سال پیش از انتشار کتاب] به انجام رساندند.

با این که این پاراگراف ۴ سطری بسیار روشن است اما برای روشن تر کردن خطایی که صورت گرفته است باید اجزای آن را بشکافم و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهم:

۱. حضور ایده ایران به منزله یک واقعیت مذهبی، فرهنگی و قومی به پایان قرن ششم پیش از میلاد می‌رسد [یعنی به عصر هخامنشی باز می‌گردد].

۲. اما نخستین بار در دهه دوم و سوم پیش [پس] از میلاد است که به واژه «ایران» همچون یک اندیشه سیاسی و به منزله ویژگی اساسی تبلیغات ساسانیان بر می‌خوریم. در این جا ضروری است منظور نیولی را معرفی کنیم:

در اواخر دوره ساسانی، که عصر تدوین رسمی هویت ایرانی بود، برای نخستین بار تاریخ سنتی ایران که شامل عهد اساطیری و حماسی و عهد تاریخی بود، درخداپنامه‌ها یا شاهنامه‌ها به نوشته درآمد و رسمیت یافت. در این میان، واژه «ایران» در معنای «کشور ایران» یا «مملکت ایران» برای نخستین بار در تاریخ ایران در القاب اردشیر اول، پایه گذار سلسله ساسانی، دیده می‌شود، ابتدا در اعطای رسمی لقب «اردشیر، شاهنشاه ایران» که از آن پس در سکه‌های او نیز به کار می‌رفت. جانشین او، شاپور اول، نیز خود را «شاهنشاه ایران و انیران» می‌خواند. همین لقب را جانشینان پادشاهی ایران، از نرسه تا شاپور سوم، به کار برده‌اند. واژه «ایران‌شهر» یا سرزمین پادشاهی ایران نیز در این دوران برای کشور ایران به کار می‌رفت. در این دوره، به مقامات دولتی نیز القاب شغلی همراه با واژه ایران اعطا می‌شد که از آن جمله بودند فرمانده ارتش ایران که لقب «ایران سپهبد» داشت و ریاست مالیه که لقب «ایران آمارگر» داشت و حساب و کتاب دستگاه مالی را

نشد. دلیلش هم آن بود که هم من و هم دکتر یارشاطر معتقد بودیم که تنها عیب ایشان این است که از هواداران دو آتشه «ناسیونالیزم افراطی و رومانیتیک هخامنشی» هستند و نباید دانشنامه را به جای بررسی علمی و عینی و آفاقی با گرایش‌های افراطی و ایدئولوژیک آلوده کرد. البته توجه داشته باشید که دکتر شهبازی مقالات زیاد و کوتاهی درباره اسامی دوره هخامنشی برای *ایرانیکا* نوشته و از دوستان نزدیک ما بودند.

بنابراین دکتر شهبازی شخص ناشناخته‌ای برای ما نبودند. ایشان باستان شناس و متخصص در کاوش‌های باستان شناسی در تخت جمشید و فردی بودند با اطلاع و مورد احترام در رشته خودشان محسوب می‌شدند. اما داوری و اظهار نظر در سابقه‌های تاریخی در گذشته‌های اساطیری و قهرمانی تاریخ سنتی ایران یعنی بحث درباره هویت ایرانی در روزگاران دور تاریخی در صلاحیت دانشمندی است که متخصص برجسته آیین زرتشتی باشد که نیولی بود اما زنده یاد دکتر شهبازی نبودند. پس اگر دکتر یارشاطر که دکتری دوم ایشان در دانشگاه لندن در زبان شناسی فارسی باستان و فارسی میانه بود و اشراف کافی به فرهنگ و تمدن پیش از اسلام ایران داشتند در تمام دوران چند ساله‌ای که ما در به در دنبال نویسنده‌ای برای مقاله هویت ایرانی می‌گشتیم یادی از دکتر شهبازی که شاگرد ایشان هم بودند نکردند، لابد دلیلی داشته است، که همان عدم صلاحیت علمی ایشان برای این کار بود.

با نهایت تأسف باید بگویم که مقاله‌ای که از دکتر شهبازی در ۱۱ صفحه در کتاب ترجمه شده است نه با کتاب ۲۱۶ صفحه‌ای نیولی قابل مقایسه است و نه با آن همخوانی دارد. عقیده نیولی بسیار روشن است و هیچ کس نمی‌تواند آن را روشن تر از این در یک پاراگراف بگنجاند:^۲

^۲ حضور ایده ایران به منزله یک واقعیت مذهبی، فرهنگی و قومی به پایان قرن ششم پیش از میلاد باز می‌گردد. اما نخستین بار در دهه دوم قرن سوم پیش از میلاد است که به واژه «ایران» همچون یک «اندیشه سیاسی» و به منزله ویژگی اساسی تبلیغات ساسانیان بر می‌خوریم، چرا که پی گیری آن در حکومت‌های پیش از اردشیر ممکن نیست. در واقع نمی‌توانیم بگوییم که ایده سیاسی آریام خشره، پیش از دودمان ساسانی وجود داشته است، هرچند چنین ادعایی در مواردی چند مطرح شده است» (هویت ایرانی، ۴۷).

در نیمه قرن بیستم درگذشته است و به تنها فرد زنده شاپور شهبازی انگیزه داد که در یک مقاله ۱۱ صفحه‌ای نظریه دانشمند برجسته و صاحب نظری همچون نیولی را خدشه دار کند و آن را تحریف نماید و بگوید که:

این نظریه نیولی را که ایده ایران در دوره هخامنشی و اشکانی همانند دوره ساسانی سیاسی نبوده است نقد کرده و با بهره‌گیری از منابع کهن ایرانی و غیر ایرانی و تفسیر آن متون [در ۱۱ صفحه] نشان داده است که ایده ایران از دوره اوستایی و حتا کیانی (پیشاوستایی) به بعد، از جمله در دوره هخامنشیان و اشکانیان (پارت‌ها)، مفهومی سیاسی داشته و برای ایرانیان آن دوره‌ها بازتاب ملیت و هویت ملی بوده است.^۵

تدوین‌کننده محترم کتاب توجه نکرده‌اند که «نظریه تاریخی نگر» احمد اشرف با عطف به ماسبق کردن مفاهیم جدید به دوره‌های تاریخی پیشین موافقت ندارد و به همین منظور [با علم بر این که] مفهوم «هویت ایرانی» یا «ایرانیت» از دوران قدیم سابقه تاریخی دارد، «هویت ملی ایرانی» را تنها برای عصر جدید به کار برده است. مطلب دیگر این است که اگر احمد اشرف شخصاً با نیولی مشورت کرده و پس از آن وی را برای تدوین مقاله «هویت ایرانی در دوران پیش از اسلام» دعوت کرده است و آن را به عنوان دومین مقاله از چهار مقاله دانشنامه/ایرانیکا در باب هویت ایرانی قرار داده است و هم او و هم دکتر یارشاطر، زنده یاد دکتر شهبازی را فاقد صلاحیت علمی برای تدوین مقاله «هویت ایرانی» در دانشنامه دانسته بودند می‌بایست مترجم محترم اقلماً با وی مشورت می‌فرمودند که آیا مقاله ۱۱ صفحه‌ای شهبازی را به مقالات کتاب هویت ایرانی بیفزایند یا نیفزایند.

می‌رسید و «ایران دبیرید» که ریاست دستگاه اداری را بر عهده داشت.^۳

به نظر نیولی برخلاف چند ادعا چنین وضعی پیش از تأسیس سلسله ساسانی وجود نداشت.

۳. چرا که پی‌گیری آن در حکومت‌های پیش از اردشیر ممکن نیست [یعنی در متون پیدا نمی‌شود].

۴. در واقع نمی‌توانیم بگوییم که ایده سیاسی آریانام خشره پیش از دودمان ساسانی وجود داشته است [یعنی در دوره هخامنشی وجود نداشته است].

۵. هر چند چنین ادعایی در مواردی چند شده است [از جمله آن کوت اشמיד، جی مارکوارت، ارنست هرتسفلد و شاپور شهبازی]. [معنی «چنین ادعایی» این است که نیولی با چنین ادعایی مخالف است. نه این که توصیه کند که این مقاله ۱۱ صفحه‌ای را بروید و بخوانید، به‌خصوص آنکه این اسامی را در متن مقاله نیاورده است و در پانویس به آن‌ها اشاره کرده است].

در یک پاراگراف دیگر آمده است که:

بحث نیولی درباره ایده ایران و هویت ایرانی در دوران باستان، به برخی از ایران شناسان دیگر انگیزه داد تا به مطالعه و تعمق بیش تر درباره آن بپردازند. یکی از این ایران شناسان که خود نیولی نیز به نوشته‌های او برای مطالعه بیش تر ارجاع داده است شاپور شهبازی استاد وقت مطالعات ایران در دانشگاه اورگون شرقی بود.^۴

معنی این حرف این است که نیولی به دو نفر که در قرن نوزدهم درگذشته‌اند و یک نفر دیگر که

^۳ احمد اشرف، «پیدایش تصور «ایران» در معنای «وطن» در عصر صفوی»، *ایران نامه* (تابستان ۱۳۹۴): ۱۵۷.

^۴ اشرف، *هویت ایرانی*، ۱۸.

(^۱) حالا بگذریم از این که این دانشگاه محلی اصولاً دروس ایران شناسی نداشت و ایشان استاد تاریخ قدیم بودند.

^۵ همان.

نویسان اطمینان داشت و معمولاً شمار واژه‌های فهرست کمتر از شماره واقعی آن واژه در کتاب است، ولی چون راهی برای شمارش سریع وجود نداشت باید به همان قناعت می‌کردم. در مرحله سوم باید این پرونده‌هایی که برای هر کتابی تهیه می‌شود برحسب تاریخ تألیف کتاب‌ها با سلسله‌های مهم تاریخی تطبیق داده می‌شد و هر کدام در کارتون‌های مربوط به هر سلسله قرار می‌گرفت. در مرحله چهارم باید به ترتیب تاریخی محتوای کتاب‌ها مورد بررسی مقدماتی قرار گیرد و میانگین فراوانی کاربرد این واژه‌ها در هر دوره‌ای مشخص شود و به طور کلی از نظر انواع مشخصات کاربرد واژه‌ها معین گردد. و سرانجام نمونه‌های گوناگون ارجاع به ایران و نیز نقل قول‌ها و مطالبی که از نظر هویتی اهمیت دارند صورت برداری شود. مجموعه صفحات کتاب‌ها در ده کارتن قرار داده شد. به طور کلی پس از بررسی دقیق محتوای این کتاب‌ها ادوار تحول هویت به شش دوره تقسیم شدند. یعنی بعد از دوره ساسانی که عصر تدوین و به کتابت درآوردن تاریخ سنتی ایران در خداینامه‌ها بود، مراحل تحول پنج گانه تحول هویت ایرانی بدین شرح بود: یکی عصر دل‌تنگی و غرور که با برآمدن سلسله‌های محلی ایرانی صفاری و سامانی پدید آمد و با شاهنامه فردوسی که حاوی تاریخ سنتی ایران به نظم حماسی بود به اوج رسید. عصر دوم که با حکومت ترکان غزنوی و سلجوقی آغاز شد عصر خسوف هویت ایرانی بود. عصر سوم که با سقوط بغداد و پایان خلافت عباسی در آغاز حکومت ایلخانان واقع شد موجب پر و بال گرفتن هویت ایرانی شد. و چهارم دوره صفویه یا عصر بازگشت به هویت ایرانی بود. و پنجم از قرن نوزدهم و بیستم که عصر پیدایش هویت ملی و دولت ملی بود.

مطلب دیگری که باید به عنوان نتیجه تحلیلی این سه دیدار تاریخی با «هویت ایرانی» به «ایران پرستان دو آتشه» که خود من هم برای مدتی طولانی خودم را جزئی از آنان می‌دانستم و هنوز هم در حد معتدل و معقول و با رعایت موازین علمی و متون

با این مقدمات از دکتر یارشاطر خواهش کردم که چند هفته‌ای به من فرصت بدهند که در این باره فکر کنم و در ضمن باز هم برای یافتن نویسندگان صلاحیت داری برای نگارش این عنوان کوشش کنم. در ضمن چند هفته‌ای که در جست و جو بودم و آن چه که در باب موضوع هویت ایرانی منتشر شده بود را بررسی می‌کردم به کتابی برخوردارم از آقای مصطفی وزیری زیر عنوان *ایران به عنوان ملتی خیالی* با عنوان فرعی *ساختن هویت ملی*. خلاصه شأن نزول این کتاب این بود که ثابت کند که ایران یک ملت ساختگی است و حتی در کتاب‌های تاریخی هم اثری از این نام نیست.^۶ اگر این کتاب را ندیده بودم و با کتاب بندیکت اندرسن زیر عنوان *اجتماعات تخیلی یا تصویری: تأملاتی در باب منشأ و اشاعه ناسیونالیسم*^۷ که با آن مشکلی نداشتم و منظور او را به طور کلی پذیرا بودم و کتاب وزیری را به خصوص در مورد ایران با آن چه اندرسن در کتابش تحلیل کرده است همخوان نمی‌دیدم، به این کار دشوار تن در نمی‌دادم که بیش تر وقت مرا در ظرف سه سال گرفت. البته از این توفیق اجباری بسیار خوش وقتم.

از آن جا که مهمترین نکته‌ای که وزیری مطرح می‌کرد این بود که در کتب تاریخی ذکری از ایران نیست، من از نظر علمی و عینیت تحقیق باید این فرض را مورد *آزمون* قرار می‌دادم که کار بسیار دشواری بود. یعنی من باید با دقت و زحمت زیاد تمام کتب تاریخی ایران در دوره اسلامی را و نیز تمام کتاب‌های جغرافیایی و جغرافیای تاریخی و اندرزننامه‌ها و حتی دیوان اشعار شعرای بزرگ ایران را برای یافتن واژه‌هایی که به هر نحوی به ایران ربط داشتند و همچنین به واژه‌های عجم و تازی و فرس اشاره‌ای داشتند مورد بررسی دقیق قرار می‌دادم. روش کار این بود که از روی فهرست‌های این کتاب‌ها شماره صفحاتی که به هر نحوی به ایران ارتباط داشتند را پیدا کنم و بعد آن صفحات را زیراکس کنم و همراه صفحه مشخصات کتاب آن‌ها را به هم بدوزم. البته نمی‌توان به دقت فهرست

^۶ Mostafa Vaziri, *Iran as imagined Nation: The Construction of National Identity* (New York: Paragon House, 1993).

^۷ Benedict Anderson, *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism* (London: Verso, 1983).

به نسل بعدی سپرده می‌شد و در اواخر عصر ساسانیان در خدای نامگ‌ها برای نخستین بار به عنوان تاریخ سنتی ما به نوشته درآمد و مبنای شاهکار بزرگ فردوسی یعنی *شاهنامه* شد. *شاهنامه* فردوسی شامل سه مبحث عمده هویتی است. بدین معنی که با افسانه یا اسطوره آفرینش نخستین انسان و نخستین پادشاه آغاز می‌شود و با دو افسانه حماسی سلسله‌های پیشدادی و کیانی ادامه می‌یابد و آن گاه پا به تاریخ واقعی می‌گذارد و پس از اشاره‌ای به اشکانیان به شرح تقریباً کاملی از سلسله واقعی ساسانیان می‌پردازد.

اهمیت تداوم تاریخ سنتی ما که در *شاهنامه* به نظم آمده است در این است که این تاریخ در غالب کتاب‌های تاریخی ما تا زمانی که مورخ زنده بوده منعکس می‌شود و همین طور ادامه پیدا می‌کند یعنی از آفرینش اولین انسان و اولین پادشاه و پادشاهان پیشدادی و کیانی و دوره ساسانی در کتاب‌های تاریخ ما به عنوان مقدمه‌ای بر تاریخ عصر تاریخنگار منعکس می‌گردد و تداوم تاریخی ما را در آگاهی هویتی ایرانیان پابرجا می‌کند.

اگر تاریخ و ادب ایران برای نخستین بار از اواخر دوره ساسانی به نگرش درآمد باشد پس تصور تاریخی ایرانیان می‌بایست به انحصار اهل قلم و طبقه حاکم که سواد خواندن و نوشتن داشتند، درمی‌آمد و توده مردم از آن بیگانه می‌ماندند. اما از آن جا که ایرانیان اعتقاد به تاریخ و ادبیات مکتوب نداشتند، تاریخ و ادب شفاهی را گسترش دادند و به گونه نهاد فرهنگی استواری درآوردند، که به وسیله گوسان‌ها در عهد پارت‌ها و ساسانیان و نقال‌ها و شاهنامه خوان‌ها در دوران اسلامی میان توده‌های مردم شهری و روستایی و ایلی رونق گرفته بود. بدین سان سنت تاریخ و ادب شفاهی در دورانی که تاریخ و ادب نوشته نیز رواج پیدا کرده بود همچنان پابرجا ماند. اهمیت تاریخ شفاهی در آن بود که آگاهی تاریخی را از انحصار اهل قلم و سواد در می‌آورد و نوع اساطیری و حماسی آن را در اختیار توده مردم قرار می‌داد. اما این آگاهی جمعی از انواع آگاهی‌های تاریخی

تاریخی خودم را جدا از آنان نمی‌دانم و در غیر این صورت آن برخورد تند و شدید را نسبت به کتاب «ایران به عنوان اجتماعی تخیلی» نمی‌کردم. بنابراین من با آشنایی زیادی که با متون اصلی و دست اول تاریخ ایران در دوران اسلامی داشتم و با اعتقاد به اصول جامعه شناسی تاریخی که آن را نزدیک به ۵۵ سال پیش برای نخستین بار در ایران معرفی کردم چنین آورده ام که:

جامعه شناسی تاریخی تصورات و مفاهیم و آرمان‌های اجتماعی و مذهبی و سیاسی و فلسفی و علمی را نیز همچون ساخت اجتماعی ازلی و ابدی نمی‌داند، بلکه آن‌ها را مقولاتی تاریخی در نظر می‌آورد که خاص دوره‌های تاریخی معین می‌باشند. و سرانجام آن که به نظر ما جامعه شناسی تاریخی حتی طبیعت و ماهیت انسان را نیز امری ثابت و لایتغیر نمی‌داند و آن را به عنوان یک مقوله تاریخی و اجتماعی در دوره‌های تاریخی و انواع اجتماعی متفاوت و طبقات اجتماعی متمایز در تغییر می‌بیند.^۸

حال اگر این اصول را در نظر بگیریم آیا می‌توانیم بگوییم که مفهوم هویت ایرانی از پیش از تاریخ تا امروز هیچ تغییری نکرده است:

ایده ایران از دوره اوستایی و حتی کیانی (پیشاوستایی) به بعد، از جمله در دوره هخامنشیان و اشکانیان (پارت‌ها) مفهومی سیاسی داشته و برای ایرانیان آن دوره‌ها بازتاب **ملیت** و **هویت ملی** بوده است.

آیا این برای ایرانیان افتخاری بزرگ است یا نشانی از انجماد و رکود و سکون و تکامل ناپذیری. این که بگوییم دولت **ملی** در معنای امروزی آن حتی در دوران اساطیری وجود داشته چه سودی دارد؟

بدین ترتیب ما دارای **دو ستون پابرجای هویتی** هستیم. یکی تاریخ واقعی ما که تا سال ۱۹۰۰ میلادی هیچ آگاهی به آن نداشتیم و به استعانت از آثار غربی‌ها از آن آگاه شدیم که شامل سلسله‌های ماد، هخامنشی، سلوکی و پارتی می‌شود؛ و دیگر، هویتی که در تاریخ شفاهی ما سینه به سینه از نسلی

^۸ احمد اشرف، «نظام فتوادی یا نظام آسیائی: نقد و نظری در ویژگی‌های تاریخ ایران»، مجله جهان نو ۲۲ (۱۳۴۶): ۲-۳.

می‌کرد منتشر نمود.^{۱۰} فروغی دومین کتاب خود را پنج سال بعد زیر عنوان *تاریخ ایران* که از عصر هخامنشی تا دوران قاجاریه را شامل می‌شد، در ۴۲۰ صفحه منتشر کرد.^{۱۱}

از تقارن سعدین در همین سال بود که ارنست هرتسفلد، باستان‌شناس برجسته و مبرز آلمانی، کاوش‌های خود را در پاسارگاد آغاز کرد و آن را با کاوش‌های آثار باستانی تخت جمشید و نقش رستم در فارس و پیکولی در حوالی قصر شیرین تا آخر دوران رضا شاه ادامه داد و در تأسیس انجمن آثار ملی و تدوین قانون ثبت عتیقه جات نقش عمده ایفا کرد و نخستین فهرست آثار تاریخی ایران را به دعوت انجمن تهیه نمود. در همین دوران گروهی از استادان برجسته زبان فارسی و تاریخ ایران همچون ملک الشعرا بهار زبان فارسی میانه را نزد او آموختند.

مشیرالدوله پیرنیا، سومین دانشمندی بود که در آگاهی ایرانیان به سلسله‌های ماد و هخامنشی و پارتی در دوران رضاشاه نقش عمده داشت. اگر مرحوم فروغی در این باب فضل تقدم داشت زنده یاد مرحوم مشیرالوله فضل‌اکمال داشت. بدین معنی که او دامنه مطالعات خود را گسترش داد و با گردآوری و ترجمه نتایج تحقیقات دانشمندان روسی و فرانسوی (که در آن زبان‌ها در حد کمال بود) و تا حدی در آثار آلمانی و انگلیسی (که آن زبان‌ها را تا حد نیاز آموخته بود) ابتدا کتابی در ۵۸۱ صفحه در سال ۱۳۰۶ شمسی زیر عنوان *ایران باستانی، یا، تاریخ ایران از زمان بسیار قدیم تا انقراض دولت ساسانی* منتشر نمود و برای آن که بخش اساطیری و حماسی تاریخ سنتی ایران را که در *شاهنامه* انعکاس یافته است، بازگو کند یک سال پس از آن کتابی با عنوان *داستان‌های ایران قدیم* در ۱۶۷ صفحه منتشر نمود. آن گاه در سال ۱۳۰۸ کتابی زیر عنوان *ایران قدیم یا تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان* برای تدریس در دبیرستان‌ها منتشر کرد.

و فرهنگی به شمار می‌رفت که در نوعی هویت اساطیری و حماسی شبه ملی متجلی می‌شد و از این رو نباید آن را با **آگاهی ملی و هویت ملی** در معنای امروزی آن مشتبه کرد.

اما دومین ستون استوار هویتی ما به دوران با عظمت سلسله‌های ماد و هخامنشی باز می‌گردد که متأسفانه به سبب تمایل زیاد ایرانیان به تاریخ شفاهی که سینه به سینه نقل شود و انسان‌های زنده آن را نقل کنند هنگامی که در اواخر ساسانی به ثبت تاریخ سنتی ما پرداختند هیچ اطلاعی از آن دوران نداشتند تا در آن کتاب بسیار پر اهمیت تاریخی آن را به ثبت برسانند. زنده یاد دکتر احسان یارشاطر در مقاله‌ای با عنوان «چرا در *شاهنامه* از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکری نیست» این مطلب را مورد بررسی دقیق قرار داده‌اند که خوانندگان علاقه مند به این موضوع را به آن مقاله احاله می‌دهیم.^۹

در این جا لازم می‌دانم شرح کوتاهی درباره این که چگونه دانشمندان ایرانی از سلسله‌های واقعی ماد و هخامنشی آگاه شدند بدهم. دانشمندان ایرانی تا آستانه انقلاب مشروطه از وجود سلسله‌های ماد و هخامنشی و حتی پارتی، که تنها نامی از آن بر جای مانده بود، آگاهی نداشتند. نخستین دانشمند ایرانی که نه تنها از وجود سلسله‌های ماد و هخامنشی آگاهی پیدا کرد بلکه به مطالعه آثار دانشمندان غربی درباره سلسله‌های ماد و هخامنشی به زبان‌های فرانسه و انگلیسی پرداخت محمد علی فروغی بود که هم به انگیزه خودش و هم به تشویق پدرش، محمد حسین خان فروغی ذکاء الملک، به ترجمه و تدوین کتابی در باب *تاریخ ایران از دوران پیش از اسلام تا زمان قاجاریه* پرداخت و آن را در سال ۱۹۰۰ برای استفاده دانشجویان مدرسه عالی علوم سیاسی که آن را مشیرالدوله پیرنیا یک سال پیش از آن تأسیس کرده بود و فروغی در آن جا تدریس

۹ احسان یارشاطر، «چرا در *شاهنامه* از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکری نیست»، *ایران نامه* ۳، شماره ۲ (زمستان ۱۳۶۳): ۱۹۱ - ۲۱۳.

۱۰ محمد حسین و محمد علی فروغی، *تاریخ ایران از قبل از میلاد تا زمان قاجاریه* (تهران: بی جا، ۱۳۱۸).

۱۱ همو، *تاریخ ایران* [دوره ابتدایی از تاریخ علم، جلد اول] (تهران: بی جا، ۱۳۲۳).

مشیرالدوله کتاب اساسی و مفصل خود، تاریخ ایران باستان را پس از پنج سال کوشش مداوم و تفحص در منابع گوناگون به زبان‌های فرانسوی و روسی و آلمانی و انگلیسی در ۲۷۲۵ صفحه در سه جلد زیر عنوان تاریخ ایران باستان در سال‌های ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۳ منتشر نمود. از آن جا که کوچکترین اطلاعی از تاریخ سلسله‌های واقعی ایران یعنی ماد و هخامنشی و حتی پارتی^{۱۲} در منابع ایرانی وجود نداشت، آن چه را که زنده یاد مشیرالدوله در باب منابع و مآخذ در بخش نخست جلد اول آورده است تمام مربوط به دوره ساسانی است که قرار بوده در جلد چهارم کتاب از آن‌ها استفاده شود که متأسفانه انتشار نیافته است. متأسفانه چون این کتاب پر حجم دارای کتابشناسی نبوده و ارجاع مطالب کتاب به منابع و مآخذ مورد استفاده در دست نیست و حتی دارای فهرست اعلام نیز نمی‌باشد، نقد علمی آن را با اشکال رو به رو می‌کند.

اشتباه دیگر مترجم محترم در انتخاب عنوان کتاب است که آن را، بدون مشورت با نویسنده، به جای «هویت ایرانی و تحولات آن از اواخر ساسانی تا پایان پهلوی»، ظاهراً بر اساس برداشت ناسیونالیستی رمانتیک هخامنشی خود، «هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی» گذاشته‌اند. باز هم تأکید این نکته را لازم می‌دانم که مورخین ایرانی تازه در اوایل قرن بیستم میلادی بود که از وجود سلسله‌های واقعی ماد و هخامنشی و سلوکی و پارتی، آن‌هم به یاری دانشمندان غربی، آگاهی پیدا کردند. چطور ممکن است که مردم ایران هویت، یعنی «کیستی و چیستی»، خود را برای دو هزار سال با چیزی ناشناخته و نامعلوم تعریف کرده باشند؟

احمد اشرف
پریستون
نوروز ۱۴۰۱

^{۱۲} فردوسی در باب پادشاهی پارتیان می‌گوید: «پادشاهی ملوک طوایف دویست و هشتاد و سه سال بود. و آن‌گاه درباره آنان می‌گوید: «ازیرا جز از نام نشنیده ام - نه در نامه خسروان دیده ام.» از این روست که شرح پادشاهی آنان را تنها در ۵۶ صفحه یا حدود یک درصد شاهنامه می‌آورد و طول پادشاهی آنان را که ۴۶۲ سال بوده است نزدیک به نیمی از آن برآورد می‌کند و می‌گوید: «چو کوتاه بد شاخ و هم بیخشان - نگوید جهان‌دیده تاریخشان» نگاه کنید به شاهنامه، به کوشش جلال خالقی دفتر ششم، نیویورک، ۲۰۰۵ م، ۱۳۹.

Bibliography

- Ahmadi, Hamid. *Irān, Hoviat, Meliat dar Irān* [Iran: Identity, Nationality, and Ethnicity in Iran]. Tehran: Moasese Tahqiqāt va Tose'eye Olume Ensāni, 2003.
- Anderson, Benedict. *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*. London: Verso, 1983.
- Ashraf, Ahmad. *Hoviate Irāni az Dorān Bāstān tā Pāyāne Pahlavi* [Iranian identity from ancient times to the end of Pahlavi]. Tehran: Ney Publication, 2017.
- . “Peydāyeše Tasavore “Iran” dar Mānaye “Vatan” dar Asre Safavi [The emergence of the vision of "Iran" in the sense of "homeland" in the Safavid era].” *Irān Nāmeḥ* (Summer 1984).
- . “Nezāme Feodāli yā Nezām Asiaii: Naqd va Nazari dar vižegihāye Tārixeh Irān.” *Jahāne Now* 22 (1967): 2-3.
- Vaziri, Mostafa. *Iran as imagined Nation: The Construction of National Identity*. New York: Paragon House, 1993.
- Ferdowsi Tusi, Abol Qasem. “Šāhnāmeḥ”. Edited by Jalal Khaleghi Motlagh, Volume 6. New York, 2005.
- Foroughi, Mohammad Ali and Mohammad Hossein Foroughi. *Tārixeh Irān az qabl az Milād tā Zamāne Qājārieh* [History of Iran from BC to the Qajar period]. Tehran, 1940.
- . *Tārixeh Irān, Doreye Ebtedāi az Tārixeh Elm* [The Early Period of the History of Science], Volume 1. Tehran, 1945.
- Yar Shater, Ehsan. “Cerā dar Šāhnāmeḥ az Pādešāhāne Mād vā Haxāmaneši Zekri Nist [Why is there no mention of the Medes and Achaemenids in the Shahnameh?].” *Irān Nāmeḥ* 3, no. 2 (Winter 1985): 191-213.
- Gherardo Gnoli, “Iranian Identity, ii. Pre-Islamic Period,” in *Encyclopædia Iranica*, online, first paragraph.

